

## عناصر فرهنگی پایداری ایرانیان

کریم خان محمدی \*

E-mail: Khanmohammadi49@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۲/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۷/۹

### چکیده

نگارنده با اشاره به مختصات فرهنگی ایران در ادوار تاریخی، همانند «ایرانیّت»، «دینداری»، «شاهنشاهی»، «تنوع فرهنگی»، «تساهل فرهنگی» و «پیوستار فرهنگی»، معتقد است فرهنگ، علی‌رغم تجربه تغییرات - که ذاتی پدیده‌های اجتماعی است - از یک سری عناصر پایدار برخوردار است که از آن با تعبیر «روح ملت‌ها» نام می‌برند. مقاله حاضر در صدد پاسخ گفتن به این سؤال اساسی است که فرهنگ ایرانی، علی‌رغم زمینه‌های گسست، چگونه و با چه سازوکاری توانسته است انسجام طولی و عرضی خود را حفظ کند و مشکل هویتی ایران در سده اخیر چیست و جنبش‌های گذشته در پی حل کدامین مسائل و مشکلات هستند؟

با مطالعه اسناد تاریخی، در پاسخ می‌توان این فرضیه را برگزید که ایران به دلیل «تنوع جغرافیایی» و «موقعیت جغرافیایی»، در طول تاریخ دارای تنوع بوده و بدین جهت همواره زمینه برای گسست اجتماعی آن فراهم بوده است. از سوی دیگر، «تقرّد معنوی» با دو ویژگی اعتقاد به مبدأ توحیدی و آینده روشن، خواستار انسجام تاریخی است. ایرانیان برای فائق آمدن بر مشکل «انسجام اجتماعی» و «گسست»، به ایده «حکیم حکم» رهنمون شدند که در نظام شاهنشاهی تبلور یافت.

فرهنگ ایرانی با تمسک به نظام مذکور، علی‌رغم مواجهه با بحران‌های مهمی همچون بحران هلنی، بحران ترکی، و بحران عربی، کلیت خود را حفظ نموده، توانست عناصر بیگانه را بدون اینکه ماهیت ایرانی خود را از دست بدهد، جذب و هضم نماید. مهم‌ترین بحران ایرانی در قرن اخیر مواجهه با مدرنیته غربی است. نظام شاهنشاهی به دلیل میل به استبداد و عدم سازوکاری با تغییرات محیطی، بی‌کفایتی خود را در پاسخ به مطالبه تاریخی ایرانیان، مبنی بر صیانت از کلیت روح ایرانی، از دست داد؛ از این‌رو، جنبش‌های اصالت‌خواه شکل گرفت.

جنبش‌های ایران را، از جمله مشروطه و انقلاب اسلامی که عموماً با شعار «استقلال‌خواهی»، «دین‌مداری» و «استبدادستیزی» در واکنش به استبداد داخلی و تهاجم فرهنگی غرب به منصه ظهور رسیدند، می‌توان در جهت جذب و هضم مدرنیته غربی تفسیر نمود که در صدد است اصالت ایرانی را همانند سال‌های متمادی سه‌هزارساله صیانت نماید. نظام ولّائی مبتنی بر انقلاب اسلامی در واقع پاسخی است به مطالبه تاریخی ایرانیان، مبنی بر وجود «حکیم حکم» که بتواند ضمن پاسداشت تنوع فرهنگی، از اصول دینی و هویت ملی حراست کند.

**کلیدواژه‌ها:** ایران، فرهنگ، انقلاب اسلامی، دین، هویت تاریخی، تنوع فرهنگی.



## مقدمه

ایران از جمله کشورهای است که دارای قدمت فرهنگی بوده است و به این سابقه دیرینه افتخار می‌کند. کمتر ایران‌شناسی پیدا می‌شود که درباره فرهنگ و هویت ایرانی مطالعه کرده باشد و به این قدمت اشاره‌ای نداشته باشد. تداوم فرهنگ ایرانی چنان بدیهی است که امروز همین عنصر «قدمت» به یکی از مؤلفه‌های هویتی ایرانیان تبدیل شده است. «کدی» در تحلیل مشکل‌ساز بودن ایران در دوران معاصر به این متغیر اشاره نموده و معتقد است داشتن فرهنگ دیرینه، ایران را انقلاب‌خیز و مشکل‌ساز کرده است؛ بدین معنی که ایرانیان از یک سو با مدرنیته غربی مواجه هستند و از سوی دیگر به دنبال حفظ اصالت تاریخی خویش‌اند؛ از این روی، ناآرامی‌های ایران در سده اخیر، همانند جنبش‌های تنباکو، نفت، ۱۵ خرداد و انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی را باید در جهت مسئله ایران در حفظ اصالت خود و مصالحه با مدرنیته غربی تبیین نمود (کدی، ۱۳۷۸: ۲۲۵).

در این گفتار، بحث بر سر این است که مختصات عمومی فرهنگ ایرانی چیست؟ به عبارت دیگر، مؤلفه‌های هویتی ایرانی که بتوان ایران را با آن مؤلفه‌ها و عناصر معرفی نمود کدام‌اند؟ چه ویژگی‌هایی را می‌توان به ایران سه‌هزارساله نسبت داد؟ پس از پاسخ به سؤالات فوق که در واقع یک سؤال با عبارت‌های مختلف است، سؤال دوم مطرح می‌شود که مسئله ایران در دوران معاصر، به‌ویژه از انقلاب ناتمام مشروطه تا انقلاب اسلامی، بر سر چیست؟ در آرایش<sup>۱</sup> ایران چه تغییراتی حاصل شده یا به دنبال چه تغییراتی است؟ به عبارت روشن‌تر، ایران در مواجهه با مدرنیته غربی به دنبال چه نوع شکل‌بندی‌ای است؟ سؤالات مذکور بسیار کلی بوده، از لحاظ روش شناختی مبتنی بر مفروضاتی است که ضرورت توضیح دارد. اول اینکه طرح سؤالات معطوف به مختصات عمومی فرهنگ و تعمیم این مختصات به ادوار تاریخی، به مفهوم التزام به تفکر کل‌گرایانه‌ای نیست که بر اساس آن جامعه و فرهنگ، اعضای خود را تعیین ببخشند و افراد در آن همچون فلزی باشند که در حدیده قالب بگیرند، بلکه فرهنگ همچون گنت و گویی پرغوغا و جامعه همچون فرایندی از ساختاریابی است. فرایند فرهنگ‌پذیری، فرایند فعالانه آموختن و جرح و تعدیل کردن است. افراد باید معانی فرهنگی را بفهمند، آنها را با شرایط جدید تطبیق نمایند و با تغییر شرایط و موقعیت، آنها را تغییر دهند. آموزش فرهنگی فرایندی است از تصرف توأم با جدل که در آن افرادی که معانی فرهنگی را از آن خود می‌کنند، این معانی را از نو تفسیر و از نو نقش می‌کنند. «اعضای فرهنگ‌ها صرفاً اسفنج‌هایی

نیستند که فقط در محتوای فرهنگ‌ها خیس بخورند. به همین دلیل، فرهنگ‌ها ملغمه‌هایی غنی از تعاریف، قواعد و آرمان‌هایی هستند که صرفاً تا حدودی انسجام دارند و حاصل مبارزه مستمر درونی و تأثیرات بیرونی هستند» (فی، ۱۳۸۱: ۱۲۲).

هرچند هیچ فرهنگی ثابت نیست و اصولاً هیچ چیز ثابت و لایتغیری در عالم وجود ندارد و از این روی یکی از ویژگی‌های عمده فرهنگ «متغیر» بودن آن است (روح‌الامینی، ۱۳۷۵: ۹۰)، متغیر بودن فرهنگ به مفهوم نبود عناصر پایدار در فرهنگ نیست. در همه فرهنگ‌ها عناصر پایداری وجود دارد که در مواقع مقتضی مخفی گشته، در دوره‌های مناسب ظهور می‌یابند. برخی از متفکران از این عناصر با عنوان «می‌می فرهنگی» نام می‌برند (خانیک، ۱۳۸۵: کلاس درس دکتری). کاظم‌زاده در مقاله «ملیت و روح ملی ایران» معتقد است در همه ملت‌ها روحی - البته با تفاوت - به نام روح ملی وجود دارد. این روح عنصری است که جوهر خود را عوض نمی‌کند، ولی در ادوار مختلف تاریخی به گونه‌ای خاص تجلی می‌یابد و به همین نسبت، ایرانی نیز از چنین روحی برخوردار است. او روح ایرانی را علویت‌طلب و بلندپرواز می‌داند (ذاکر اصفهانی، ۱۳۸۱: ۱۴۱).

پس سخن از عناصر هویتی پایدار به مفهوم نفی تنوع فرهنگی و تغییرات آن در ادوار تاریخی نیست. بدیهی است ایران از لحاظ طولی و عرضی دارای تنوع فرهنگی بوده، در دوره‌های مختلف می‌توان به برجستگی یک عنصر اذعان داشت. حتی در یک دوره نیز، با وجود گفتمان غالب، گفتمان‌های متعدد حضور داشته‌اند (کچوینیان، ۱۳۸۴: ۶۶). بدین ترتیب، در این مقاله با چشم‌پوشی از قبض و بسط طولی و عرضی تنوعات فرهنگی، به عناصری اشاره می‌شود که هرچند ممکن است در برخی از دوره‌ها در حاشیه قرار گرفته باشند، حضور مستمر خویش را حفظ نموده‌اند و بدین ترتیب می‌توان این عناصر را به کلیت فرهنگ ایرانی نسبت داد. طبیعی است این رویکرد به دلیل کلان‌نگری، از تعمیم اغراق‌آمیز مصون نخواهد بود؛ در عین حال، چنین رویکردی از داشتن مبانی علمی به دور نبوده، وجود مفاهیمی همچون «روح ملت‌ها» و «روح ایرانی» به چنین رویکردی مشروعیت می‌بخشد.

در جمع‌بندی مبنای روشی مقاله باید به مهم‌ترین نظریه در باب شکل‌گیری هویت ملی ایران اشاره کرد که در واقع نظریه فلسفی هسته و ذات است. نظریه ذات، رهیافتی برای هویت‌های ملی است و معتقد است برای فهم هویت‌های ملی و مسائل پیرامون آن باید به لایه‌های زیرین و اصیل توجه نموده، از این منظر به تحلیل پدیده‌های ذهنی و عینی هویت ملی پرداخت (فولادی، ۱۳۸۶: ۱۳۸-۹۹).

تذکر این نکته ضروری است که نگارنده در ضدد احصاء کلیه مؤلفه‌های هویتی ایرانیان نیست، بلکه با بررسی اسناد، به مؤلفه‌هایی اشاره می‌شود که در تحلیل نهایی، یعنی تبیین چرایی و چگونگی جنبش‌های اخیر و تغییرات حاصل در شکل‌بندی فرهنگ ایرانی کاربرد دارد. مبنای ما در انتخاب مؤلفه‌ها نقش آنها در مدل تبیین و مدخلیت آنها در آرایش متغیر فرهنگ ایرانی است. از این‌رو، از دو ایراد متوقع خلاصی پیدا می‌کنیم؛ اول اینکه همه مؤلفه‌های فرهنگ ایرانی ذکر نشده است، به عبارت دیگر، با مؤلفه‌های ذکر شده در این مقاله نمی‌توان منش ملی<sup>۱</sup> و به عبارت کلی‌تر، شخصیت اساسی<sup>۲</sup> ایرانیان را شناخت (ساروخانی، ۱۳۷۲: ۸۸).

دوم اینکه در این مقاله مؤلفه‌های مثبت ارائه شده است، در حالی که در فرهنگ ایرانی عناصر و مؤلفه‌های منفی نیز وجود دارد. ذکر این نکته نگارنده را به قضاوت ارزشی<sup>۳</sup> متهم می‌کند و در پاسخ باید گفت: احصاء این مؤلفه‌ها موضوعیت ندارد و مقدمه‌ای برای تحلیل جنبش‌های ایرانی و سنجای برای نشان دادن تغییرات حاصل در شکل‌بندی هویت ایرانی است و اصولاً، جنبش‌ها به دنبال آرمان بوده‌اند و فرهنگ آرمانی را به منصه ظهور می‌رسانند. جنبش‌های ملی، از آنجاکه به دنبال رهایی از سلطه قدرت‌های حاکم‌اند، به شعارهای عام و ارزشی روی آورده، با فرهنگ منحط موجود به مخالفت می‌خیزند. اصول سه‌گانه «ضدیت»، «همگانی بودن» و «هویت» که آلن تورن به همه جنبش‌ها نسبت می‌دهد، مبین ویژگی مذکور در جنبش‌های ملی است (روشه، ۱۳۷۰: ۱۶۷-۱۶۵). بدین ترتیب، مؤلفه‌هایی در تحلیل انقلاب‌های اجتماعی مدخلیت دارند که عمدتاً مثبت هستند و اصولاً انقلاب در جهت حذف نابهنجاری و آسیب‌ها صورت می‌گیرد.

با توجه به رویکرد فوق، قبل از پرداختن به تحلیل اینکه ایران در دو انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی، به دنبال چه نوع شکل‌بندی‌ای است و چه تغییراتی حاصل شده است، به برخی از عناصر هویتی اشاره می‌شود که می‌توان با روش کل‌نگرانه و فلسفه ذات به کلیت ایران نسبت داد و آن را جزو مؤلفه‌های روح ایران برشمرد.

### ۱. ایران

شاید اولین مفهومی که بتوان با اطمینان بیشتری به پایداری آن در ادوار گذشته اشاره کرد مفهوم ایران است. مفهوم ایران، همچون نخ تسبیح، گفتمان‌های مختلف هویتی را در دوره‌های مختلف منسجم نگه داشته است. مفهوم ایران برای ساکنان آن نه نشانگر

مکان و نه نماد واحد سیاسی - اجتماعی، بلکه به تعبیر رنه گروسه «مشعل تابناکی» است که در طول تاریخ سه هزارساله خاموش نگردیده است (کُرتین و دیگران، ۱۳۸۱: ۲۷). مفهوم ایران، برای ایرانیان، فراتر از واحدی سیاسی - اجتماعی بار فرهنگی دارد. به زعم ایران‌شناس ایتالیایی، جراز دو گنولی، ایران با دو مفهوم «فکر»<sup>۱</sup> و «مفهوم سیاسی»<sup>۲</sup> قابل توضیح است. ایران به عنوان فکر در سراسر فلات قاره ایران، که از شرق به کوه‌های هندوکش و رودخانه جیحون (آمودریا)، از غرب به بین‌النهرین، از شمال به کوه‌های قفقاز و از جنوب به دریای عمان و خلیج فارس محدود می‌شود، پراکنده است. ایران به عنوان یک مفهوم سیاسی، تاریخی طولانی را پشت سر گذاشته و در سه هزار سال گذشته مرزهای متعددی داشته است. ایران به عنوان یک مفهوم سیاسی یک مفهوم باستانی است. ایران قبل از ورود اسلام یک واحد سیاسی - فرهنگی دوهزارساله را در کارنامه خویش به ثبت رسانده و پس از خوشامدگویی به اسلام، کماکان استقلال فرهنگی خود را حفظ نموده است. ایران در قرن شانزدهم میلادی در قالب سلسله صفوی، با درونی‌سازی فرهنگ اسلامی، استقلال سیاسی خویش را بازیافت. در نتیجه، هرچند ایران محل تاخت و تاز حکومت‌ها و عرصه تلاقی فرهنگ‌ها بوده، هسته مرکزی «ایرانیّت» را به طور مداوم حفظ کرده است. «قلمرو ایران در طی نزدیک سه هزار سال، دگرگونی بسیار پیدا کرده و کوچک و بزرگ شده است، ولی همیشه هسته مرکزی آن همان است که ایران امروز را تشکیل می‌دهد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۸).

ایران به مفهوم فکر معانی متعددی مانند بزرگی، نجابت، شرافت و اصالت را متبادر می‌کند. معنای واژه ایران نیز این نکته را نشان می‌دهد. ایران «ترکیبی از واژه ار (er) و پسوند آن (an) است که علامت نسبت است. از این رو ایران یعنی منسوب به قوم اروآن، منسوب به نجیب‌زادگان. همین باور به عظمت تاریخی، ایرانیان را در برابر نفوذ فرهنگی بیگانه مقاوم و در حفظ اصالت کوشا نموده است. بدین جهت، برخی از محققین از کشورها با دو مفهوم استعاری شمسی و قمری نام می‌برند. کشورهای قمری تابع و دنباله‌روی دیگران هستند. کشورهای شمسی محوریت داشته و الگوگذار برای دیگران هستند. ملت ایران همواره تلاش نموده یک جامعه شمسی باشد» (رجایی، ۱۳۸۲: ۷۷-۷۳).

## ۲. دین

یکی از عناصر اصلی فرهنگ ایرانی که در هیچ دوره‌ای به خاموشی نگراییده و افول را



تجربه نکرده است، «دین توحیدی» است. اندیشه توحیدی زرتشت که در تاریخ تفکرات بشری با یک جهش، مرحله‌ای طولانی را پشت سر می‌گذارد، چنان اعجاب‌آور است که عده زیادی از مستشرقان آن را جعلی و ساخته‌وپرداخته قرن هفتم و هشتم دانسته‌اند، اما «واقعیت این است که زرتشت به معنای واقعی کلمه اولین عالم الهیات است» (گیمن، ۱۳۸۱: ۳۴).

زرتشت از حکومت عدل الهی می‌گوید. اهورامزدا، خدای زرتشت، به صورت عادلانه برای کردار نیک پاداش خیر و برای کردار زشت جزای شر می‌دهد. در اندیشه زرتشت، خدایگان متعدد به صورت حالات و جنبه‌های ایزد دانا درمی‌آیند. روح القدس (امشاسپند - روان پاک) منشأ همه چیز است. در اندیشه وی مراتب الوهیت یک حالت مثلثی ذومراتب است که همه مراتب به ایزد یکتا ختم می‌شود. آتش در آیین زرتشت نماد قربانی به خدای یکتا است.

در برابر اسطوره‌های قدیمی که «عصر طلایی» را در مبدأ زمان و گذشته تلقی می‌کردند، زرتشت عصر طلایی را در آیین جست‌وجو نموده است و «آن را عصر فرمانروایی و حکومت نظم می‌داند و می‌گوید در این عصر کائنات دگرگون خواهند شد و قضاوت دادار، نیکان و بدان یا به عبارت دیگر مردمان شیرین و نیک را از هم تفکیک خواهد کرد. در اینجا فقط نیکان حق حیات دارند» (گیمن، ۱۳۸۱: ۵۴).

بنابراین، زرتشت اولین متفکر آخرالزمانی است و این تفکر، در سرتاسر تاریخ، تفکر و فلسفه ایران را تحت‌الشعاع قرار داد. حتی پس از پذیرش اسلام، ایرانیان جنبه‌هایی از اسلام را پذیرفتند که در آن آخرالزمان‌گرایی با عنوان مهدویت از تلالو بیشتری برخوردار است (کُرتین و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۱).

به‌طور خلاصه، جهان مادی و انسان‌ها در برابر خدای واحد که با نیروها و جلوه‌های شش‌گانه خود جهان را سامان می‌بخشد، مسئول است و در زیر سایه عدالت وی زندگی کرده، به وی استمداد می‌جوید. آینده جهان روشن و نویدبخش است. پیروان این دین هیچ‌گاه نومید و مأیوس نمی‌شوند. به تناسب مقاله می‌توان اندیشه زرتشتی را به صورت شماتیک در تصویر ذیل نشان داد.



## ۳. حاکم حکیم

سومین مفهومی که با حیات اجتماعی ایرانیان عجین بوده مفهوم «حاکم حکیم» است که در فرهنگ آرمانی، جانشین پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) و در واقع نماینده خدا در زمین است. در فرهنگ واقعی، «شاه» نسخه بدل همان حاکم حکیم است که به دلیل فاصله گرفتن از نوع آرمانی، به ویژه در قرن‌های اخیر، امروزه تبادر چندش‌آوری از این مفهوم صورت می‌گیرد. در فرهنگ ایرانی، شاه «سایه خدا» است. به عبارت معروف در ادبیات ایران، سلطان «ظل الله» است. شاه نقش خداوند آسمانی را در زمین ایفا می‌کند. ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی‌اش از تنوع فرهنگی برخوردار بوده است و هریک از طوایف و قومیت‌ها، تحت زعامت ملوک ویژه، روزگار می‌گذراندند؛ در عین حال به حفظ کلیت ایرانی علاقه‌مند بود و این کلیت در اعصار متمادی به صورت اعجاب‌آوری حفظ شده است. نقش «شاه» داوری میان ملوک محلی و اجرای عدالت است. پس «شاه» در اندیشه ایرانی همان خدای زرتشتی در زمین است.

آغاز زندگی مدنی ایرانیان، با ساختار شاهنشاهی هم‌زمان است. در سال‌های بین ۷۱۵-۷۰۸ ق. م. اقوام متعدد آریایی «دیائوکو» را به رهبری خود برگزیدند. دلیل گزینش وی، آوازه وی در «عقل و تدبیر» بود (مشکور، ۱۳۴۷: ۱). در طی دوران سه‌هزارساله، تفکر شاهی در اندیشه ایرانی حضور داشت. حتی در دوره خلافت اسلامی نیز سلسله‌های کوچک ساختار شاهی را در مناطق مختلف ایران حفظ کردند. کلمه «شاه» در ادبیات ایرانی به معنای «بهترین» است. در نهاد شاهی، ویژگی‌های شخصیتی «شاه»، از قبیل «مهارت»، «عدالت»، «امانت‌داری»، «شجاعت» و مردم‌داری مهم است. وظیفه اصلی چنین شخصی «حکمت بود و نه حکومت و یا اشتغال به اعمال و اجرای حاکمیت» (رجایی، ۱۳۸۲: ۸۵). در واقع، شاه حکم بین قبایل است. قدرت اصلی در میان «نیروهای نظامی مردم قبیله‌ها» توزیع می‌شود و تنها در شرایط بحرانی، شاه با کمال انصاف و بی‌طرفی به داوری می‌نشیند.

افلاطون در الکیادس بر ویژگی‌های ضروری برای احراز منصب پادشاهی در ایران زمین اشاره کرده است و می‌نویسد:

ضمن تربیت بینه شاهزاده در دوران کودکی، هنگامی که چهارده‌ساله شد وی را به چهار

تن از مریبان شاهانه می‌سپارند تا فنون چهارگانه را به وی بیاموزند.

الف) اسرار حکمت زرتشت و آیین کشورداری؛

ب) راست‌گویی و عدالت‌ورزی؛



(ج) پرهیز از هوا و موس / آزادی و آزادی؛  
(د) شجاعت و دلاوری (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۲۶).

- فارابی نیز تحت تأثیر تعالیم شیعی، ضمن اعتقاد به ساختار هرمی جامعه اسلامی، برای حاکم ویژگی‌های متعددی را برمی‌شمارد که موارد ذیل از جمله آنهاست:
۱. به آیین خویش اعتقاد درست داشته باشد، التزام عملی داشته و اعمال و رفتارش بر آن منطبق باشد (فارابی، ۱۴۰۳ق: ۹۵)؛
  ۲. تام‌الاعضا و قواهای او در انجام کارها توانمند باشد؛
  ۳. دوستدار عدالت و دشمن ستم و جور باشد؛
  ۴. شجاع و مصمم و از اراده قوی برخوردار باشد؛
  ۵. دوستدار راستی و راست‌گویان و دشمن دروغ و دروغ‌گویان باشد (فارابی، ۱۹۹۱م: ۱۲۷ و ۱۲۸؛ نیز ر.ک: مهاجرنیا، ۱۳۸۰).

گزارش‌های مذکور که یک نوع همخوانی در آنها ملاحظه می‌شود، به حاکم حکیم معطوف است، که متأسفانه، در ادوار تاریخی تلبس پادشاهی یافته است. حتی پس از شکل‌گیری حکومت‌های شیعی نیز پادشاه در تاریخ ایران محوریت داشت. در دوره صفویه «در امتداد سنت جاری در سلطنت‌های اسلامی، جامعه صفوی نیز شکلی هرمی داشت شاه/سلطان در مرکز دایره زندگانی و در رأس هرم بود؛ فرمانروایی شکوه‌مند، با هاله‌ای از قداست، منبعث از باورهای شیعی و صوفیانه که رعیت در پناه آن می‌زیست. در قاعده هرم، مردم عادی/رعایا قرار داشتند که شامل دهقانان، صنعتگران، دکان‌داران و تجار کوچک شهرها می‌شدند. بین شاه و رعیت، اشراف لشکری و کشوری و تعدادی مقام‌های روحانی قرار داشتند که در مجموع اهل شمشیر و قلم نامیده می‌شدند» (فیرحی، ۱۳۸۶: ۴۱۵). در همه سلسله‌های پادشاهی، ساختار فوق‌تا حدودی تکرار شده است. اشرف ضمن اذعان به تداوم پادشاهی در فرهنگ ایرانی، به آخرین سلسله، یعنی دوره پهلوی اشاره کرده است و می‌نویسد:

در تلقی ایرانی، قدرت حاکمیت به شیوه‌ای آسمانی، به‌عنوان موهبت شکوهمند (فره ایزدی) در برابر شایستگی فرد عطا شده است. در واقع، در تاریخ ایران عشق به سیستم پادشاهی ترجمان عشق به وطن است. شعار معروف «خدا، شاه، میهن» که توسط سلسله پهلوی به‌عنوان نمایی از وفاداری و تعهد ایرانیان به شاهنشاهی مورد استفاده قرار می‌گرفت، نشان‌دهنده پایداری این عنصر در فرهنگ ایرانی است (اشرف، ۱۳۸۶: ۲).



حاکمیت آرمانی را در ایران می‌توان به صورت هرمی نشان داد که چونان سایهٔ هرم دینداری است که از آسمان به زمین انعکاس یافته است.



شاه، سایهٔ خداست که مابین حاکمان محلی که آنها نیز از فره ایزدی بهرمندند، به عدالت، داوری می‌کند (الدینوری، ۱۳۱۷ق: ۶۷). البته تصویر فوق نشانگر فرهنگ آرمانی پادشاهی است. همان طور که می‌دانیم، بر اساس اصل معروف علم سیاست، «قدرت میل به استبداد دارد»، در ایران آنچه در ادوار بعدی رخ داده شکل‌گیری حکومت‌های استبدادی است؛ یعنی پادشاهی در عالم تحقق با آرمان اولیه فاصله گرفته است. به تعبیر کاتوزیان، در ایران دیکتاتوری وجود نداشت بلکه استبداد بود که با آرمان شاهی فاصله دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۰۱).

تبدیل «شاهنشاهی» آرمانی — که در آن «شاه» نه حاکم مستبد، بلکه حکیم عادل است — به حکومت استبدادی، ایدئولوژی متناسب را ایجاد نمود. بدین ترتیب در اندیشهٔ سلطنت، جهان سلسله‌مراتبی بوده، شاه به‌جای خداوند جبار می‌نشاند و مردم مطیع محض هستند. میرزای قمی (۱۳۲۱-۱۱۵۲ق)، عالم مشهور عهد قاجاریه، در ارشادنامهٔ خود تصریح می‌کند که:

آفریدگار عالم بنی‌نوع آدم را قاطبه از تر و ماده خلق کرده... و بعد از آن، یکی را تاج سروری بر سر نهاده و در روی زمین شبیه به جانشین از برای خود قرار داده و او را مالک‌الرقاب سایر بندگان کرده و دیگری را ریسمان مذلت و خواری در گردن نهاده و بندهٔ سایر بندگان کرده... نه این را شاید با این مهانت سر از کمند اطاعت پیچیده و زبان به ناشکری باز کند و نه آن را سزد که در مقام کفران نعمت الهی تعدی و ظلمی به اسیران زیر دست خود کند (قاضی طباطبایی، ۱۳۴۸: ۳۷۷).

در فرهنگ واقعی، شرط عدالت از شاه حذف شده و ملاک مشروعیت «قهر و غلبه» است. طبقهٔ میانی یعنی ملوک‌الطوایف نیز حذف یا تضعیف می‌شوند؛ پس شاه دیگر حکیم حکم نیست، بلکه حاکم مطلق است. مفهوم «شاه» در دوران اخیر، به دلیل مفاسد کسانی که به این کسوت درآمدند، به کلی معنای منفی و نفرت‌انگیز به خود گرفته است؛ همانند واژگانی چون یزید، ابن‌سعد و حجاج که علی‌رغم معنی لغوی مثبت، معنای منفی و نفرت را تداعی می‌کنند.

#### ۴. تنوع فرهنگی

یکی از مختصات فرهنگ ایرانی تنوع طولی و عرضی آن است. ایرانیان در طول تاریخ حیات خود، به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی که آنان را در میان اقوام و ملیت‌های گوناگون قرار داده بود، در یک دادوستد دائم فرهنگی با دیگران به سر می‌برده‌اند. همین امر سبب شده است تا فرهنگ ایران آمیزه‌ای از فرهنگ‌های مختلف بشری شود. چنانچه این فرهنگ را درختی در نظر بگیریم، آن را دارای چند پیوند می‌یابیم: سومری، بابلی، مصری، یونانی، هندی، چینی، رومی، عرب و سرانجام فرنگی (زهیری، ۱۳۷۹: ۱۹۱).

از خصلت‌های مهم فرهنگ ایرانی، جذب و هضم فرهنگ‌های بیگانه است. شاید با رویکرد اقتصاد سیاسی، این ویژگی را بتوان به موقعیت جغرافیایی ایران نسبت داد که چهارراه مواصلاتی دنیاست و روی خط جاده ابریشم قرار گرفته است. ژئوپولیتیک ایران این منطقه را در معرض تاخت و تاز اقوام مختلف قرار داده، ضمن تخریب کوتاه مدت، بر لایه‌های فرهنگی آن افزوده است. گروسه با اشاره به کشفیات باستان‌شناختی ایران، به مناسبت نمایشگاه آثار هنری سال ۱۹۴۸ نتیجه می‌گیرد که «ایران به‌عنوان امپراتوری میانی و یک رابط واقعی نوبه‌به‌نوبه، همواره تمامی تأثیرات فرهنگی شرق و غرب، از چین تا بیزانس و تا باختر دور را دریافت کرده و انتشار داده است» (کُرْتِن و دیگران، ۱۳۸۱: ۲۵۴). علاوه بر عامل فوق، قلمرو وسیع و تنوع محیطی ایران مقتضی تنوع فرهنگی است و همین عامل بیشتر بر تنوع عرضی فرهنگ ایرانی دامن می‌زند. «کسانی که ما آنان را در گذشته پارسی می‌نامیدیم و امروزه به‌درستی ایرانی می‌نامیم، همواره این امتیاز را داشته‌اند که قومی «فردی» باشند. به‌ندرت می‌توان برای یک سؤال واحد از دو ایرانی پاسخ یکسان شنید؛ علت امر را بی‌تردید باید در وسعت و گستردگی و فواصل نقاط مختلف این فلات مرتفع جست که مانعی سودبخش برای انتشار و همه‌گیر شدن شعارهای رایج بوده است» (کُرْتِن و دیگران، ۱۳۸۱: ۲۱).

#### ۵. تساهل فرهنگی

یکی از مختصات فرهنگ ایرانی در طول تاریخ تساهل نسبت به حضور فرهنگ‌های بیگانه و مسالمت در مواجهه با سایر فرهنگ‌هاست. این ویژگی با «تنوع فرهنگی» ملازمت دارد. به اقرار یونانیان و تورات، امپراتوری هخامنشیان، در مقایسه با دیگر ابرقدرت‌های عصر، به دلیل عدم خصومت با دیگر ادیان و نژادها و پذیرش همه آنان و همچنین به دلیل سرشت خیرخواهانه‌اش، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ساسانیان با آنکه



زرتشتیانی متعصب و باایمان بودند، هرگز در برابر ادیان غربی، از جمله نسطوری و ادیان شرقی چون بودایی، خصومتی ابراز نمی‌داشتند. ایران شیعی مذهب نیز پس از حکومت عباسیان همواره و تا به امروز احترام مشابهی برای تمام شاخه‌های مسیحیت (اعم از نسطوری یا ارمنی) و یا زرتشتی قائل بوده است و امروزه حتی این اقلیت‌های دینی نمایندگانی در مجلس قانون‌گذاری ایران دارند (کُرَبْن و دیگران، ۱۳۸۱: ۲۹).

البته گشاده‌رویی نسبت به فرهنگ‌های دیگر به مفهوم اصالت نداشتن نیست، بلکه به‌عکس، غنای تمدن ایرانی این امکان را فراهم آورده است که ایرانی با آزادی کامل، تأثیرات مثبت بیگانه را بدون گریز از خود پذیرا شود. تمدن‌های یونانی غرب، چینی و مغولی، هرکدام به‌نوبه خود پذیرفته و تحلیل شده‌اند و سبک و سیاقی ایرانی یافته‌اند. ایران، بدون از دست دادن اصالت خویش، نقش پیوند میان شرق و غرب را ایفا می‌کند (کُرَبْن و دیگران، ۱۳۸۱: ۳۰).

فرهنگ ایرانی، فرهنگ‌های مهاجم را در درون خود هضم نموده و بر غنای فرهنگی خویش افزوده است، اما هیچ‌گاه در این اندیشه نبوده که از حدود و ثغوری که عادلانه و عاقلانه می‌دانسته است، قدمی فراتر بگذارد (کُرَبْن و دیگران، ۱۳۸۱: ۹۳).

«کولایی» در یک برآیند نهایی از هویت ایرانیان در طول تاریخ معتقد است، ویژگی مهم و مثبت فرهنگ ایرانی تعامل سازنده و پویایی است که با فرهنگ‌ها و گرایش‌های وارداتی دارد. مردم ایران از معدود ملت‌هایی هستند که این ورودها، دخالت‌ها و تهاجم‌ها را با جذب، بازسازی یا هماهنگ‌سازی آنها با فرهنگ خود، پاسخ داده‌اند؛ یعنی فرهنگ و ذخایر تمدن ایرانی با این تهاجم‌ها و تداخل‌ها به کنش و واکنش سازنده پرداخته، برای رشد و بالندگی خود از عوامل بیرونی استفاده می‌کند؛ به‌طوری‌که این امر موجب انحطاط آن نمی‌شود (علیخانی و دیگران، ۱۳۸۳: ۵۴).

نگارنده در یک تحلیل نشانه‌شناختی<sup>۱</sup> از «ارگ بم» - که به مناسب زلزله بم نگاشته شد - به فرایند جذب و هضم فرهنگ‌های وارداتی در فرهنگ ایرانی اشاره کرده است و می‌نویسد:

بم نشانگر عظمت تاریخی ایران و حق‌طلبی ملتی باعظمت است. در ارگ بم، یادگارهایی از آتشکده و در کنار آن بازاری از یهودیان و در حلقه‌های وسیع‌تر، مساجدی از فرق مسلمانان موجود است. اینها نشان می‌دهند که عنصر ایرانی چگونه ابتدا به اسلام گرایش پیدا کرده و شعله کوچک آتشکده در پرتو اسلام



کم فروغ گشته و سپس با گرایش به جوهره اسلام، یعنی تشیع، گوهر پاک خویش  
را به منصفه ظهور رسانده است. وجود بازار یهودیان در داخل ارگ بسم نشانگر  
روح بلند ایرانی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز ملت ایران با سایر ادیان و ملت‌هاست  
(خان‌محمدی، ۱۳۸۲: ۶).

## ۶. پیوستار فرهنگی

علی‌رغم تنوع طولی، یعنی دگرگونی‌های تاریخی در فرهنگ ایرانی، و تنوع عرضی،  
یعنی وجود گفتمان‌های درون‌فرهنگی، در لایه‌های زیرین فرهنگ ایرانی یک نوع پیوستار،  
در هر دو بُعد، قابل مشاهده است. نظام شاهنشاهی برای صیانت از پیوستار عرضی ایجاد  
شده است. علائق ایرانیان برای حفظ پیوستار طولی که به نظر می‌رسد از آیین آنها  
برمی‌خیزد، سبب تداوم تاریخی این نظام شد. پس نظام دینی (عمدتاً زرتشتی) خمیرمایه  
پیوستار طولی فرهنگ ایران، و نظام شاهی، خمیرمایه پیوستار عرضی فرهنگ ایران است.  
نظام دینی ایران بر دو رکن مبدأ توحیدی و منتهای خورشیدی مبتنی است. مبدأ  
توحیدی در ادیان، اصالت‌گرایی ایجاد می‌کند. اصولاً یکی از ویژگی‌های جوامع دینی،  
برخلاف جوامع مدرن مبتنی بر علم، اصالت‌خواهی است. برگشت به گذشته<sup>۱</sup> از  
مختصات جوامع دینی است (توکل، ۱۳۷۰: ۱۳). این جوامع سعی می‌کنند حتی برای  
ایده‌های جدید، از گذشته مشروعیت طلبیده، آن را به اسطوره‌های تاریخی متصل  
نمایند. منتهای خورشیدی و اعتقاد به آینده روشن که در نهایت، در آموزه «مهدویت»  
تبلور تام یافت، ایرانیان را آینده‌نگر و امیدوار کرده است. ایرانیان اگر با یک چشم به  
گذشته نگاه می‌کنند با چشم دیگر به آینده چشم دوخته‌اند.  
حالت نوستالژی<sup>۲</sup> و تمایل به بازگشتن به گذشته، برخلاف برداشت عامیانه که این  
حالت را به دوره‌های یأس و ناامیدی نسبت می‌دهند، همواره در فرهنگ ایران وجود  
داشته است (ذاکر اصفهانی، ۱۳۸۱: ۱۳۶).

رژیم پهلوی که انقلاب اسلامی در جهت براندازی آن تحقق یافت، مشروعیت  
خویش را بر ناسیونالیسم آریایی و نوه‌خامنشی مبتنی ساخته بود و به نوآوری‌هایی  
دست زد که نمودار حالت نوستالژیک و برگشت به گذشته است. شاه در تلاش برای  
انسجام تاریخی سه‌هزارساله این برنامه‌ها را اجرا می‌کرد: اهمیت دادن به ریشه‌های  
باستانی آریایی ملت ایران، برگزیدن عنوان «آریامهر» توسط محمدرضا شاه در سال

1. Back to origin

2. Nostalgia

۱۹۶۵، برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله امپراتوری ایران در سال ۱۹۷۱، و نهایتاً تغییر دادن تقویم ملی کشور از مبنای اسلامی آن، یعنی هجری شمسی به تقویم اختراع‌شده شاهنشاهی، مبنی بر زمان شکل‌گیری امپراتوری ایران توسط کوروش کبیر، همه حکایت از تلاش برای پیوستار تاریخی ایران است (اشرف، ۱۳۸۶).

کارکرد آموزه «آینده روشن» این است که ایرانیان از شکست نه‌راسیده، در مواقع شکست، با امیدواری و با شعار «گهی پشت به زین و گهی زین به پشت»، به بازسازی فرهنگی پرداخته‌اند. دو مصرع شعر نفیس فردوسی «گرشاه شدی مست نگردی مردی / و رست شدی پست نگردی مردی»، ترجمان دو اصل مبدأ توحیدی و منتهای خورشیدی است.

### چالش هویتی ایرانیان در انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی

فصل مقوم جنبش‌های ایرانی در سده گذشته «بازگشت به خویشتن» است (رک: علیخانی و دیگران، ۱۳۸۳: ۶۰). در دوره‌های گذشته، فرهنگ ایرانی با تهاجمات نظامی - فرهنگی مواجه شده و آنها را جذب و هضم نموده است. در مجموع، ایرانیان تا کنون با چهار بحران هویتی مواجه شده‌اند:

۱. بحران هلنی (اسکندر مقدونی)؛
۲. بحران ترکی (مغول)؛
۳. بحران عربی (ورود اسلام توسط اعراب)؛
۴. بحران غربی (مدرنیته) (فولادی، ۱۳۸۶: ۱۰۴).

ایرانیان در همه بحران‌ها، حتی در مواردی که از لحاظ نظامی مغلوب شدند، فرهنگ مهاجم را جذب و سپس بدون اینکه اصالت خویش را از دست بدهند، هضم نمودند. جنبش‌های اخیر ملت ایران را در جهت جذب و هضم مدرنیته غربی می‌توان تبیین نمود. به بیان استعاری، معده ایرانی در حال هضم غذای بسیار سنگینی به نام «مدرنیته» است. ایرانیان به دلیل اصل «تساهل»، به سهولت از فرهنگ غربی استقبال کرده، عناصر آن را وارد کشور نمودند. ایران، در مقایسه با کشورهای عربی و کشورهای هم‌جوار، حتی ترکیه، غرب‌زده‌تر است. با وجود این، به دلیل اصل «جذب» و حفظ اصالت، ایرانیان بیشترین مشکل را با مدرنیته غربی داشته‌اند؛ به گونه‌ای که تنها نظیر ایران در چالش برانگیز بودن در کشورهای آسیایی، «چین» است. چین نیز به دلیل داشتن فرهنگ دیرینه با ایران همانندی دارد (کدی، ۱۳۷۸: ۲۳۷-۲۲۱).



مردم ایران، سالیان دراز با نظام شاهنشاهی خو گرفته‌اند و به آن عادت کرده‌اند. هرچند نظام شاهنشاهی از الگوی آرمانی فاصله گرفته و با مفاسد بسیاری هم آغوش بود، به دلیل مشروعیت سنتی و کارکرد آن در حفظ امنیت، توأم با ظلم عادلانه، تداوم داشت. اتفاقی که دوران جدید ایران را شورش خیز کرد و انقلاب‌های مشروطه و اسلامی را رقم زد، آشنایی ایران استبدادزده با غرب و حاکمیت‌های نوین است (ر.ک: حکیمی، ۱۳۷۹).

ورود فرهنگ لیبرالی از غرب در قرن نوزده، به وسیله آثاری از میرزا ملکم، سید جمال‌الدین اسدآبادی و آخوندزاده، موجب خودآگاهی مردم نسبت به استبداد شد (علیخانی و دیگران، ۱۳۸۳: ۲۲۵). به دنبال خودآگاهی در ایران، جنبش‌هایی نیز شکل گرفت. ابتدا جنبش‌ها متقاضی تطیف حکومت بودند و به دنبال محدودسازی قدرت شاه نبودند. به‌عنوان مثال در جنبش تنباکو، طرفداران جنبش، ضمن اذعان به مشروعیت حاکمیت، فقط درخواست موردی داشتند اما مطالبه ساختاری نداشتند؛ از این روی، انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۶ اولین حرکت برای استبدادزدایی است (علیخانی و دیگران، ۱۳۸۳: ۵۸).

کالبدشکافی جنبش مشروطه نشان می‌دهد که ایرانیان به دنبال بریدن از گذشته نیستند، بلکه حالت نوستالژی و برگشت به گذشته در میان همه نحل‌های فکری، با کمی شدت و ضعف وجود دارد. ایرانیان به دنبال براندازی نظام شاهنشاهی نیستند، بلکه مشروط کردن حاکمیت به قوانین هستند؛ در واقع، به‌زعم آنها، قوانین از گرایش حاکمیت به سمت «استبداد» پیشگیری می‌کند.

به سه گروه داخلی درگیر در جنبش مشروطه، یعنی روحانیون، روشن‌فکران و درباریان می‌توان اشاره نمود که بر سر مفهوم مشروطه اجماع نداشتند و همین عامل باعث شکست مشروطه و سر برآوردن استبداد رضاخانی از دل مشروطه شد.

الف) روحانیون، به‌ویژه مشروطه‌خواهان مقیم نجف، مشروطه را از ماده «شرط - بشرط» اخذ نموده، فکر می‌کردند مشروطیت به مفهوم مشروط بودن حاکمیت سلطان به قواعد و احکام شرعی است؛ بدین دلیل عده‌ای از آنها پس از آگاهی بیشتر با آن مخالفت کردند.

آقا نجفی قوچانی، مشروطه‌خواه دموکرات، در کتاب پرآوازه سیاحت شرق، ضمن اشاره به هیاهوی مشروطه در سال ۱۳۲۵ ق در نجف اشرف می‌نویسد:

یکی از رفقا گفت: «هیچ شنیده‌ای که مشروطه هم دو قسمت شده، دموکرات و اعتدال. گفتم: بلی شنیده‌ام... البته معلوم است که دیانت اسلام به جمهوریت انطباق



و اقرب است و همچنین با سلطنت مشروطه نسبت به هر فردی از افراد بشر در او جوهری عقلانی است و شرع اسلام او را آزاد خواسته که سلطانی است عادل، ظلم روا ندارد و قبیح مرتکب نشود، بلکه به جوهر ذاتش طالب معارف و اخلاق کریمه و اعمال حسنه است و از این جهت او را آزاد کرده است و جوهر دیگری است که نفس حیوانی است و در بدن انسانی سلطانی است ظالم و سفاک و متکبر و مستبد و شهوت‌ران و شریعت او را مقید و مشروط خواسته است به آراء عقلیه و قوانین حسنه شرعیه که از آنها نباید تخطی کند. پس دیانت اسلام تأسیس سلطنت مشروطه‌ای است در وجود هر فردی از افراد بشر. پس اسم حریت و آزادی بر عقل است و قلم و زبان از آن جهت که بیان اظهار مدارکات عقلی را نمایند نیز باید آزاد باشند تا آنکه تعلیم و ارشاد جاهل و هدایت گمراه به عمل آید و اسم مشروطه برای نفس حیوانی است که آزادی برای او موجب فساد و سُتُک دماء و بالاخره موجب خرابی دنیا و آخرت و هلاکت خود است و نباید آزاد باشد، بلکه در اعمال خود مقید به حکم عقل و شرع باشد و از نتایج عظیمه این اشتراط و حریت ارتفاع العناد و النفاق و حصول الاتحاد و التفیق است» (آقا نجفی قوچانی، ۱۳۷۶: ۲۷۵ و ۲۷۶).

بر اساس تحلیل فوق، مبنای مشروطیت، اشتراط به دیانت اسلام و هدف از این اشتراط، پیشگیری از تفرقه و معارضه و ایجاد اتحاد و انسجام درونی است. همان ایده‌ای که در تحقق «شاه آرمانی» مداخلیت داشت.

شیخ فضل‌الله نوری پس از فاصله گرفتن از مشروطه‌خواهان نامه‌ای خطاب به علمای شهرستان‌ها نوشته، دلیل مخالفت خویش را بیان می‌کند. در این نامه مضامین ذیل به چشم می‌خورد:

- وظیفه روحانیون به عنوان نایبان حضرت ولی عصر (عج) حفظ و حراست اساس اسلام است که طی سالیان دراز با مجاهدت علما حفظ شده است؛

- دین توسط جماعت آزادی‌طلب (روشن‌فکران مشروطه‌خواه) تضعیف و «حریت مطلقه رواج و منکرات مجاز و مسکرات مباح و محذرات مکشوف و شریعت منسوخ و قرآن مهجور» می‌شود؛

- توجه به این نکته که ریشه «مشروطیت» و نسخه عدالت مبتنی بر مشروطیت از غرب (انگلیس - پاریس) وارد شده و فتنه بزرگ است؛

- دفاع از کیان سلطنت و فراتر انگاشتن جایگاه پادشاه از گردونه معارضه، به طوری که وی دولت را مقصر دانسته و خطاب به شاه می‌نویسد:



اما دوباره دولت! حیرت باید داشت و عبرت باید گرفت شخص اول، برخلاف مصلحت شرع و غبطه پادشاه با این فرقه همراه است... پادشاه اسلام‌پناه آیا خود نیز غافل است یا متغافل؟ نمی‌دانم شاید وساوس وزرای خیانت‌شمار و دسائس دولت‌های هم‌جوار و افسون‌های دردمندان روزنامه‌جات که امروزه از وسایل تهتک و تجریبی و ادوات تکسب و تکذبی شده است در ضمیر مغیر تأثیر نموده، ذات اقدس را برای تسلیم کردن اسلام و تبدیل دادن شرایع و احکام حاضر ساخته باشد؟ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ق (مدنی، ۱۳۷۸: ۱۱۹/۱).

ب) درباریان و شخص شاه که مجبور به پذیرش مشروطه شدند، شورا را با مشورت خلط نموده، مجلس شورا را نه قانون‌گذار، بلکه «مجلس مشورتی» تلقی می‌نمودند. جهت آگاهی به گفتمان دربار به دو سند اکتفا می‌شود.

سند اول مربوط به زمان مشروطیت است که توسط مظفرالدین شاه در تاریخ ۱۳۲۴ ق / ۱۲۸۵ ش صادر شد:

... جناب اشرف صدراعظم، از آنجایی که حضرت باری تعالی - جل‌شأنه - سررشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را به کف باکفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، لهذا در این موقع که رأی همایون ملوکانه ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبه اهالی ایران و تشبید و تأیید مبانی دولت، اصلاحات مقتضیه، به‌مرور در دوائر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود، چنان مصمم شدیم که مجلسی از متخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه تهران تشکیل و تنظیم شود که در موارد لازمه، در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازم به عمل آورده و به هیئت وزرای ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمه قاطبه اهالی مملکت، به‌توسط شخص اول دولت، به عرض برسانند که به صحه مبارکه موشح و به موقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که به‌موجب این دست‌خط مبارک، نظام‌نامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و تشکیل آن را مرتب و مهیا خواهید نمود که بعون‌الله مجلس افتتاح و به اصلاحات لازمه شروع شود. و نیز مقرر می‌فرماییم که سواد دست‌خط مبارک را اعلان و اعلام نمایند که تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کامیابگی، مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگویی باشند (مدنی، ۱۳۷۸: ۱۱۶/۱).



بر اساس سند فوق، در گفتمان دربار، سلطنت موهبت الهی است و محور ایران حول آن می‌چرخد. مجلس شورا یک مجلس مشورتی است که به هیئت وزرا اعانت می‌کند و مصوبات آن با توشیح صحنه مبارکه اعتبار خواهد داشت. در نهایت، نقش قاطبه مردم دعاگویی به سلطان است. از این روی، مستمسک دربار به هنگام مخالفت با مشروطه به دین بوده و هیچ استنادی به مشروعیت مردمی وجود ندارد. در بحبوحه مشروطه خواهی، در هجدهم دی ماه ۱۲۸۵ ش، مظفرالدین شاه درگذشت و محمدعلی شاه به سلطنت رسید. محمدعلی شاه به زودی با آرمان انقلاب مشروطه مخالفت نموده، مجلس را به توپ بست (۱۲۸۷ ش). او در مقابل آرمان انقلابی مشروطه استبداد را عَلم نکرد، بلکه مشروعه یا حکومت شرع اسلام را پیش نهاد... شعار اصلی تظاهرات بزرگ خیابانی که به وسیله عاملان شاه سازمان یافته بود این بود: «ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم» (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۰۴). روند انقلاب به گونه‌ای رقم خورد که لیاخوف به روسیه گزارش داد که مشروطیت بعد از بیست و دو ماه برچیده شد (مدنی، ۱۳۷۸: ۱۲۴/۱). سران مشروطه از مناطق مختلف مبارزه را آغاز و سرانجام در بیست و هشتم جمادی الثانی ۱۳۲۷ ق (۲۳ تیر ۱۲۸۸ ش)، با تصرف تهران، محمدعلی شاه را از سلطنت خلع و احمدشاه دوازده ساله را جایگزین وی نمودند (کسرایی، ۱۳۷۹: ۳۲۹).

همچنان که ملاحظه می‌شود، در دو جریان عمده و ریشه‌دار ایرانی، دو محور «دینداری» و «پادشاهی» اصالت دارند که دست‌آویز هر دو جریان به هنگام اقبال و ادبار، این دو محور است. روحانی مشروطه خواه به هنگام بازگشت و مخالفت به «پادشاه اسلام پناه» تمسک می‌جوید و شاه به هنگام براندازی مشروطه «دین نبی» را مستمسک قرار می‌دهد و در جریان انقلاب دو شاه جایگزین می‌شود و در اصالت پادشاهی هیچ گونه شبهه‌ای ایجاد نمی‌شود. بدین ترتیب، علی‌رغم تصویب قانون اساسی مشروطه، در اصالت پادشاهی هیچ گونه تشکیکی صورت نمی‌گیرد.

اصل سی و ششم قانون اساسی مشروطه: سلطنت مشروطه ایران در شخص اعلیحضرت شاهنشاهی السلطان محمدعلی شاه قاجار - ادام الله سلطنته - و اعقاب ایشان نسلآ بعد نسل برقرار خواهد بود (رحیمی، ۱۳۵۷: ۲۲۸).

اصل سی و ششم متمم قانون اساسی در تاریخ ۲۱ آذرماه ۱۳۰۴ شمسی به تصویب رسید: سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت، به وسیله مجلس مؤسسان، به شخص اعلیحضرت شاهنشاه رضا شاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ذکور ایشان نسلآ بعد نسل برقرار خواهد بود.

تبلور روح ایرانی و عناصر هویتی ایرانیان در اصل دوم قانون اساسی مشروطه به وضوح قابل ملاحظه است. اصل دوم: مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر - عجل الله فرجه - و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام - خلد الله سلطانه - و مراقبت حجج اسلامیه - کثر الله امثالهم - و عامه ملت ایران تأسیس شده است... این ماده تا زمان ظهور حضرت حجه عصر - عجل الله فرجه - تغییرپذیر نخواهد بود.

نشانه‌شناسی ترتیب نوشتار فوق حاکی از اضافه شدن عنصر هویتی جمهورییت بر عناصر پایداری، همچون «دینداری»، یعنی مبدأ توحیدی، «شاهنشاهی» مورد تأیید علمای اسلام و در پایین هرم «ملت ایران» است. در یک نتیجه‌گیری می‌توان گفت که ایرانیان از تغییر دولت هراس داشتند، زیرا موجب ناامنی و بی‌سازمانی می‌شد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۹).

ج) شاید تنها گروهی که مشروطه را از ریشه chart انگلیسی اقتباس نموده بودند و به لوازم آن اذعان داشتند، گروه کوچک «شبه‌مدرنیست‌ها» بودند که به دلیل نداشتن مشروعیت سنتی، جایگاهی در میان توده مردم پیدا نکردند (ایمانی، ۱۳۷۵: ۶).

به‌عنوان نمونه میرزافتحعلی آخوندزاده، با توجه به تأثیری که از آثار فلسفی و علمی غرب پذیرفت، در آثارش بر مسائلی چون قانون‌گذاری، برقراری حکومت قانون، وجود پارلمان و حکومت مشروطه، بازگشت و تأکید بر ایران باستان، جدایی مذهب از سیاست و مخالفت با حکومت دینی، تغییر خط و الفبای فارسی، یادگیری علم و دانش، انتقاد از استبداد مطلقه، پروتستانیزم اسلامی و علم‌گرایی تجربی تأکید می‌ورزید (کسرابی، ۱۳۷۹: ۲۷۵).

از جمله روشنفکران مشروطه میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله است. وی تحت تأثیر فلاسفه عصر روشنگری بر مفاهیمی چون: «اصالت عقل و علم، اومانیزم، حقوق و آزادی‌های طبیعی بشر، دموکراسی، پارلمانتاریسم، قانون مشروطیت، برابری در برابر قانون، تخصص‌گرایی، اقتباس همه‌جانبه نظام‌های ارزشی غرب» تأکید می‌نماید (اصیل، ۱۳۷۶: ۱۸). طبقه کوچک روشن‌فکری که عده آنها در تمام ایران از چند صد نفر تجاوز نمی‌کرد، با اطلاع از اوضاع جهانی، خواستار تغییرات اساسی اجتماعی در ایران بودند. آنان پارلمانتاریسم را راه نجات شمرده، آرزوی برقراری آن را داشتند. اما ایده آنها به دلیل فاصله اجتماعی‌ای که با اکثریت پیدا کرده بودند عمومیت پیدا نکرد. اکثر این متفکران به دلیل مخالفت حاکمیت استبدادی و نیز تکفیر برخی از روحانیون، در خارج از ایران می‌زیستند (کسرابی، ۱۳۷۹: ۲۶۳ و ۲۶۴).



## تغییرات حاصل شده در شکل‌بندی فرهنگ ایران در انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی را باید واکنش مردم ایران به ناکامی‌هایی در زمینه «استقلال»، یعنی حفظ اصالت ایرانی، «آزادی»، یعنی مشارکت مردم در سرنوشت خویش، «جمهوریت»، یعنی صیانت از حضور همه اقوام و گروه‌ها در عرصه تصمیم‌گیری و «اسلامیت»، یعنی پابندی به اصل دیانت توحیدی با سابقه دیرین تلقی نمود. شعار اصلی مردم ایران در دوران انقلاب، یعنی استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، ماهیت انقلاب را تعریف می‌کند. برآیند انقلاب اسلامی، ایجاد نظام نوین جمهوری اسلامی است که با اکثریت ۹۸/۲٪ رأی مردم ایران، در دوازدهم فروردین ۱۳۵۸ به تصویب رسید. تحلیل گفتمانی قانون اساسی جمهوری اسلامی و مقایسه آن با قانون اساسی مشروطه، مصوب ۱۳۲۴ ق، نشانگر تلاش ایرانیان در جهت حفظ اصالت ایرانی خویش در مواجهه با مدرنیته غربی است. بدین ترتیب، انقلاب ایران، برخلاف برخی از انقلابات غربی، به جای گسست از گذشته، از خاصیت «بازگشت به خویش» برخوردار است. به نظر می‌رسد عناصر اصلی فرهنگ آرمانی ایرانیان در قانون اساسی احیا شده است.

### ۱. دینداری

در هر دو قانون اساسی مشروطه و انقلاب اسلامی، بر این اصل تأکید شده است. اصل اول متمم قانون اساسی مشروطه: مذهب رسمی ایران، اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه است. باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد (رحیمی، ۱۳۵۷: ۲۲۳).

اصل دوازدهم قانون اساسی جدید: دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی‌الابد غیر قابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می‌باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند (قانون اساسی جمهوری اسلامی). اصل سیزدهم: ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت‌های دینی شناخته می‌شوند که در حدود قانون، در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می‌کنند (قانون اساسی جمهوری اسلامی).

### ۲. حاکمیت

تأمل در اصل دوم و اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی و مقایسه آنها با اصل

سی و هشتم قانون مشروطه و متمم آن، نشانگر یک چرخش بنیادین در زمینه حاکمیت به سوی آرمانی است. تجربه انقلاب مشروطه نشان داد تقیید شاه به قوانین مدنی نمی تواند از میل به استبداد حاکمیت پیشگیری کند؛ از این روی، انقلاب اسلامی نظام پادشاهی موروثی را، برخلاف مشروطه، از بنیاد ریشه کن نمود. اما مقایسه اصل پنجم قانون اساسی با شرایط پیش گفته از سوی افلاطون، برای شاهنشاهی آرمانی، حاکی از تداوم روح ملی ایرانیان در زمینه انتخاب حاکم است.

اصل دوم: جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به:

۱. خدای یکتا (لااله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او... (قانون اساسی جمهوری اسلامی).

اصل پنجم: در زمان غیبت حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده ولی فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد، رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهایی واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد (قانون اساسی جمهوری اسلامی).

فنون چهارگانه حکیم حکم	شرایط ولی فقیه
اسرار حکمت زرتشت	فقاہت در دین اسلام
راست گویی و عدالت ورزی	عادل و باتقوا
آیین کشورداری	مدیر و مدبر
شجاعت و دلاوری	شجاع

### ۳. ایران

بر طبق اصل سی و هفتم قانون اساسی مشروطه، مادر ولیعهد نیز باید ایرانی الاصل باشد (رحیمی، ۱۳۵۷: ۲۲۷). مفهوم «ایران» در قانون اساسی جمهوری اسلامی از ارسال اطلاق برخوردار است. در اصل اول، حکومت جمهوری اسلامی به «ملت ایران» نسبت داده شده است.

بر طبق اصل یکصد و پانزدهم، رئیس جمهوری نیز باید ایرانی الاصل و تابع ایران باشد (قانون اساسی جمهوری اسلامی).

در اصول ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۷ و ۱۵۲ مفهوم ایران به صورت ارسال بیان شده که نشان می دهد مفهوم محوری ایران از چنان اعتباری

برخوردار است که نیاز به تصویب ندارد. برطبق اصل دوازدهم و سیزدهم، محمول مذهب رسمی و ادیان معتبره، «ایران» است.

نمادشناسی قانون اساسی، نشانگر تلاش ایرانیان برای تلفیق دو محور دین با ایرانیست است. بر اساس اصل پنجم متمم قانون اساسی مشروطه، «الوان رسمی بیرق ایران سبز و سفید و سرخ و علامت شیر و خورشید است» (رحیمی، ۱۳۵۷: ۲۲۴). اصل هجدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی شعار «الله اکبر» را جایگزین شیر و خورشید نموده است و رنگ‌ها را تثبیت می‌کند (قانون جمهوری اسلامی). این تلفیق در اصل هفدهم نمایان‌تر است؛ چه، برطبق این اصل هرچند مبدأ تاریخ رسمی کشور هجرت پیامبر(ص) و تاریخ هجری شمسی و هجری قمری هر دو معتبر است، مبنای کار ادارات دولتی هجری شمسی است.

#### ۴. تنوع فرهنگی - تساهل فرهنگی

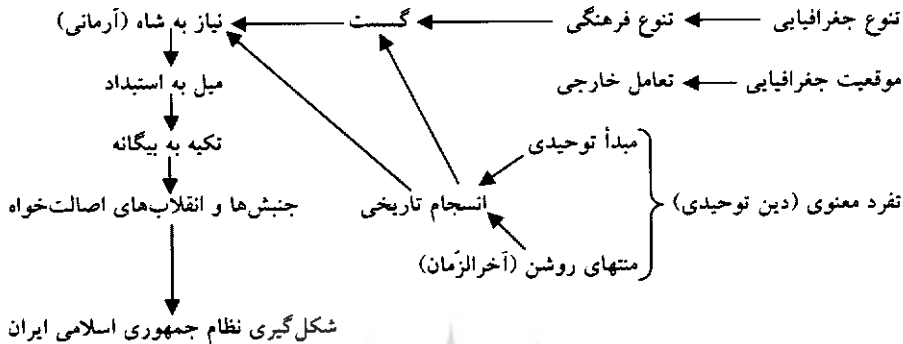
برطبق اصل چهاردهم قانون اساسی «دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظف‌اند نسبت به افراد غیرمسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند».

اقلیت‌های دینی در احوال شخصیه و تعلیمات دینی از آزادی برخوردارند (اصل سیزدهم)، تنقیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد (اصل بیست‌وسوم)، نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد (اصل بیست‌وچهارم)، احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده آزادند، مشروط به اینکه استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند (اصل بیست‌وششم).



## نتیجه‌گیری

در یک جمع‌بندی می‌توان مدل ذیل را در تحلیل فرهنگ عمومی ایران و جنبش‌های اخیر، به‌ویژه انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی ایران ارائه نمود:



- تنوع جغرافیایی در ایران، تنوع فرهنگی را رقم زده است و در نتیجه، از لحاظ فرهنگی، یک مجموعه واحد، همبسته و متنوع شکل گرفته است.

- موقعیت جغرافیایی ایران، به‌ویژه قرار گرفتن در چهارراه مواصلاتی جهان بر روی جاده ابریشم، ایران را در وضعیت تعامل با بیگانگان قرار داده و بر تنوع فرهنگی آن افزوده است.

- دین توحیدی با دو ویژگی «مبدأ توحیدی» و «متنهای روشن»، به ایران هویت واحد بخشیده و انسجام تاریخی را رقم زده است. شاید همین ویژگی، مفهوم «ایران» را برای ایرانیان به اسطوره تاریخی تبدیل کرده است.

- نیاز به تعادل میان دو ظرفیت چالشی «گست» و «انسجام» در ایران، سازوکاری را می‌طلبد که ایرانیان سازوکار «حکیم حکم» را در پاسخ به این نیاز اتخاذ کردند و تداوم بخشیدند.

- یکی از مشکلات مهم ایرانیان در دوران معاصر جذب و هضم مدرنیته غربی، با حفظ اصالت ایرانی است. مفهوم «مردم‌سالاری دینی» در سال‌های اخیر استعاره‌ای از تلاش در این جهت است.

- سازوکار پادشاهی در دوران معاصر، به دلیل میل به استبداد و در نتیجه تکیه بر عناصر بیگانه، با تحولات جهانی هماهنگ نشد و نتوانست نیازهای اساسی ایرانیان را

مبنی بر «دینداری»، «هویت مستقل»، و «شان ایرانیت» حفظ نماید. در نتیجه جنبش‌های اصالت‌خواه شکل گرفت.

- جنبش‌های شکل‌گرفته در ایران تکاپویی است برای حفظ هویت تاریخی ایران، با مؤلفه‌هایی همانند «دین/اسلام»، «استقلال»، «آزادی» و «ایران» که در نهایت در قالب انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.

- اصل «ولایت فقیه»، مندرج در قانون اساسی، سازوکاری است برای پاسخگویی به مطالبات تاریخی ایرانیان که نظام شاهنشاهی، به دلیل میل به استبداد و فاصله گرفتن از فرهنگ اصیل دینی، توان پاسخگویی به آن مطالبات را نداشت.



### منابع

- آریز پور، یحیی (۱۳۵۱): *از صبا تا نیما*، ج ۱، ج ۲، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- آقاجنقی قوچانی، سید محمدحسن (۱۳۷۱): *سیاحت شرق و غرب*، تهران: مؤسسه فرهنگی آفرینه.
- اسلامی، ندوشن (۱۳۷۰): *ایران*، لوک پیر، تهران: کتاب پرواز.
- اشرف، احمد (۱۳۸۶): *هویت ایرانی در قرن‌های نوزدهم و بیستم میلادی*، اینترنت [at:<http://www.shohreh.org/templat4&language=persian514.php?id=1>](http://www.shohreh.org/templat4&language=persian514.php?id=1)
- اصیل، حجت‌الله (۱۳۷۱): *زندگی و اندیشه میرزا ملکم‌خان*، تهران: نشر نی.
- ایمانی جاجرمی، حسین (۱۳۷۵): «مشروطه رضاشاهی»، روزنامه *ایران*، س ۲، ش ۴۶۵، یکشنبه ۱۸ شهریور.
- الدینوری، ابن‌قتیبه (۱۳۱۷ق): *تحفة الملوک*، تهران: چاپخانه مجلس.
- توکل، محمد (۱۳۷۰): *جامعه‌شناسی علم*، تهران: نص.
- حکیمی، محمود (۱۳۷۹): *ایران در عصر ناصرالدین شاه*، تهران: قلم.
- خان‌محمدی، کریم (۱۳۸۲): *سخن آغازین*، فصلنامه تخصصی *شعاع‌شناسی*، س ۱، ش ۳ و ۴، صص ۱-۳.
- ذاکر اصفهانی، علیرضا (۱۳۸۱): «ناسیونالیسم رمانتیک در ایران»، *مجموعه مقالات مؤلفه‌های هویت ملی در ایران*، تهران: معارف.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۲): *مشکل هویت ایرانیان امروز*، تهران: نشر نی.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۵۷): *قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی*، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۷۵): *میانی انسان‌شناسی (گرد شهر یا چراغ)*، ج ۴، تهران: عطار.
- روشه، گی (۱۳۷۰): *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، ج ۳، تهران: نشر نی.



- زهیری، علیرضا (۱۳۷۹): «هویت ملی ایرانیان»، فصلنامه علوم سیاسی، س ۳، ش ۱۲، صص ۳۸۳-۳۶۵.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۲): جامعه‌شناسی ارتباطات، ج ۴، تهران: اطلاعات.
- علیخانی، علی‌اکبر و دیگران (۱۳۸۳): «هویت در ایران»، تهران: جهاد دانشگاهی، پژوهشکده علوم انسانی.
- فارابی، ابونصر (۱۴۰۳ق): «تحصیل السماده»، تحقیق جعفر آل‌یاسین، بیروت، دارالاندلس.
- فارابی، ابونصر (۱۹۹۱م): «آراء اهل المدينة الفاضله»، تحقیق البیر نصری نادر، بیروت، دارالمشرق.
- فولادی، محمد (۱۳۸۶): «هویت ملی، عناصر، چالش‌ها: نگاهی به نظریه فلسفی ذات»، ماهنامه معرفت، س ۱۶، ش ۵، شماره مسلسل ۱۱۶، صص ۱۳۸-۹۹.
- فی، برایان (۱۳۸۱): «فلسفه امروزی علوم اجتماعی»، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- فیرحی، داود (۱۳۸۶): «تاریخ تحول دولت در اسلام»، قم: دانشگاه مفید.
- قاضی طباطبایی، حسن (۱۳۴۸): «ارشادنامه میرزای قمی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش ۳۶، صص ۳۸۳-۳۶۵.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹): «اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی)»، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، ج ۷، تهران: نشر مرکز.
- کچوینیان، حسین (۱۳۸۴): «تطورات گفتمان‌های هویتی ایران»، تهران: نشر نی.
- کدی، ر. نیکی (۱۳۷۸): «چرایی انقلابی شدن ایران»، فصلنامه متین، ترجمه فردین قریشی، س ۱، ش ۲، بهار.
- کُرْتین، هنری و دیگران (۱۳۸۱): «روح ایران»، ترجمه محمود بهفروزی و مقدمه داریوش شایگان، تهران: پندنامک.
- کسرائی، محمدسالار (۱۳۷۹): «چالش سنت و مدرنیته در ایران از مشروطه تا ۱۳۲۰»، ج ۱، تهران: نشر مرکز.
- گیمن، دوشن (۱۳۸۱): «زرتشت و جهان غرب»، ترجمه مسعود رحب‌نیا، تهران: مروارید.
- مجتبابی، فتح‌الله (۱۳۵۲): «شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان»، تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.
- مدنی، سید جلال‌الدین (۱۳۷۸): «تاریخ سیاسی معاصر ایران»، ج ۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۴۷): «تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان»، تهران: دانش‌سرای عالی.
- مهاجرنیا، محسن (۱۳۸۰): «دولت در اندیشه سیاسی فارابی»، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.